

تمرین نوشتن خلاق

کارگاه قصه‌خوانی بنیاد ژاله

شیوا شکوری

۲۰۲۵/۵/۱۰

برای نوشتن درباره‌ی شیء هم‌راست‌ان از این پرسش‌ها و راهنمایی‌ها کمک بگیرید. لازم نیست همه را جواب بدهید، اما هرکدام که برایتان زنده‌تر و پررنگ‌تر بود، همان را دنبال کنید. مهم‌ترین چیز راست‌گویی احساسی و تصویرسازی دقیق است.

یک.

برای شروع به شیء مقابل‌تان نگاه کنید. به رنگ‌ها، فرم، خطوط و جزئیات کوچک آن دقت کنید و این‌که شیء شما چیست و چه جنسی دارد.

وقتی به آن نگاه می‌کنید و رای ظاهر آن چه می‌بینید؟ تصویر کسی یا چیزی دیگر را هم می‌بینید؟ آیا چیزی از گذشته در آن پنهان است؟

دو.

آیا این شیء بو دارد؟ اگر بوی خاصی دارد آن را بو کنید. چه بویی می‌دهد؟

مثلاً بوی چوب، پارچه، خاک یا عطر می‌دهد؟ این بو شما را به کجا می‌برد؟ یادآور چه کسی یا چه زمانی‌ست؟ این بو شما را به طعمی پیوند می‌دهد؟

مثلاً بوی اتاق قدیمی، صدای باد در باغ، طعم خوراک خاصی... (از حافظه‌ی حسیتان کمک بگیرید).

سه.

اگر صدا می‌دهد به آن گوش کنید. چه می‌شنوید؟ شما را یاد چه صدایی می‌اندازد؟

مثلاً صدای خنده‌ی کسی، صدای باران، صدای یک خانه‌ی قدیمی.

چهار.

لمسش کنید.

وقتی آن را لمس می‌کنید چه حسی دارید. بدنتان چه می‌گوید؟ آرام می‌شوید؟ قلب‌تان تند می‌زند؟ انگار زمان ایستاده یا فراموش شده؟

چه احساسی دارید یا در شما زنده می‌شود؟ خاطره‌ای در شما زنده می‌شود؟ آن خاطره با چه حسی همراه است؟ آرامش؟ اندوه؟ دل‌تنگی؟ خشم؟ شوق؟ یا چیزی را به یادتان می‌آورد؟ یک روز خاص؟ یک نفر؟ یک موقعیت فراموش‌شده؟

حالا با کمک این پرسش‌ها، نوشتن را آغاز کنید:

توصیف ساده، اما دقیق شیء

انگار که دارید برای کسی توضیح می‌دهید که هرگز این شی را ندیده.

مثال: «این یک مداد چوبی قدیمی است، ته‌اش جویده شده، رنگش سبز فسفری‌ست.»

داستان پشت آن چیست؟

این شیء از کجا آمده؟ به چه کسی تعلق دارد یا داشته؟ چگونه به دست شما رسیده؟ مناسبت خاصی بوده؟ چرا آن لحظه برایتان مهم بوده؟

داستانی را که در پشت این شی نهفته است بازگو کنید، ولو کوتاه باشد.

مثال: «این مداد را روزی برداشتم که قرار بود برای اولین بار اثنا بخوانم و نمی‌دانستم صدایم از اضطراب خواهد لرزید.»

احساسات و خاطرات

اکنون چه احساسی در شما بیدار می‌شود؟ باز هم شما را یاد کسی یا زمانی می‌اندازد؟ آیا هنوز هم آن احساس در شما زنده است؟

مثال: «وقتی مداد را در دست می‌گیرم، تردیها و رنج‌های آن سال‌ها، باز در من زنده می‌شوند.»

تخیل: اگر شیء زبان داشت...

اگر این شیء می‌توانست حرف بزند به شما چه می‌گفت؟ شاید چیزی را به شما یادآوری می‌کرد، یا سوالی می‌پرسید، یا فقط سکوت می‌کرد. از چه چیزی خوشش می‌آمد؟ از چه چیزی می‌ترسید؟ یا اگر قرار بود خودش داستان زندگی‌اش را تعریف کند، از کجا شروع می‌کرد؟ آیا از شما شکایت می‌کرد یا تشکر؟

مثال: «شاید می‌گفت: «تو مرا آن قدر جویدی که فکر کردم دیگر به کار نخواهم آمد.»

معنای شخصی و استعاری

این شیء برای شما نماد چیست؟ آیا می‌شود آن را استعاره‌ای از رابطه‌ای یا دوره‌ای از زندگی یا بخشی از درون خودتان دانست؟ آیا می‌تواند استعاره‌ای از چیزی بزرگ‌تر در زندگی‌تان باشد؟ آیا از این شیء چیزی درباره‌ی خودتان یاد گرفته‌اید؟ آیا این شیء چیزی بیشتر از خودش است؟ یعنی در زندگی شما نشانه‌ای است از عشق، فقدان، تغییر، رشد یا آزادی؟ اصلاً چرا این شیء برای شما ارزش دارد؟

آیا نشانی‌ست از کسی؟ یادگار یک دوران است؟ سمبل یک اتفاق است؟ یا فقط چیزی‌ست که به‌طور شخصی شما را به خود جذب کرده؟

مثال: «برای من، این مداد نشانه‌ی کودک درونم است که هنوز هم از قضاوت می‌ترسد.»